

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکال

عرض کردیم یکی از اشکالاتی که در مسأله سنخ الحکم و شخص الحکم وجود دارد، این است که آن چه در قضیه مذکور است، عبارت از شخص الحکم است در حالی که آن چه به عنوان ملاک بوده و مفهوم دائر مدار آن است، انتفای سنخ الحکم می باشد؛ لکن در قضیه شرطیه، سنخ الحکم نداریم؛ آن چه در این قضیه مذکور است و متکلم به آن تلفظ کرده، عبارت از شخص الحکم است. پس، چرا ملاک و مدار مفهوم را سنخ الحکم قرار می دهید؟

جواب مرحوم آیت الله بروجردی

برخی از بزرگان مثل مرحوم محقق بروجردی (قدس سره) در کتاب «لمحات»، صفحه 283، در جواب این اشکال تصریح می کنند که ما سنخ الحکم نداریم و این مطلبی که آراء اصولیین متأخر بر آن استقرار پیدا کرده که مفهوم یعنی انتفای سنخ الحکم، اصلاً معنای محصلی ندارد؛ به این دلیل که آن چه در قضیه مذکور است، شخص الحکم می باشد و چیزی به عنوان سنخ الحکم در قضیه نداریم.

به تعبیر دیگر، ایشان می فرماید: در قضایای انشائیّه آن چه انشاء می شود، یک معنای جزئی است که مفاد هیئت در جزاست و ما این معنای جزئی را بر شرط معلّق کرده ایم؛ بنابراین، غیر از این معنای جزئی و شخصی معنای دیگری در کلام نداریم؛ لذا، ایشان تقریباً بر این اشکال تسلّم کرده و این اشکال را پذیرفته اند و می فرمایند ما چیزی به نام سنخ الحکم نداریم و حرفی که متأخرین می زنند، حرفی است که معنای روشنی ندارد. اما غیر از این جواب، در کلمات بزرگان مجموعاً پنج جواب از این اشکال داده شده است، که ذکر می نمایم.

جواب مرحوم آخوند

جواب اوّل، جوابی است که خود مرحوم آخوند در کفایه داده اند. می فرمایند: قبلاً گفتیم که حروف و هیئات نیز مانند اُسماء دارای یک معنای کلی هستند، و این مشخصات و عوارض به مقام استعمال و کیفیت استعمال مربوط است و در موضوع له و مستعمل فیه داخل نیست. در نتیجه، ایشان می فرمایند: اگر مشخصات در موضوع له یا مستعمل فیه داخل باشد، حکمی که از

لسان متکلم صادر شده، یک حکم جزئی - شخص الحكم -؛ اما وقتی می‌گوییم هیئت در «إفعل» دارای یک معنای کلی - وجوب - است و در وجوب استعمال می‌شود، عوارض و مشخصات کنار می‌روند. در نتیجه، آن چه در اینجا بر شرط معلّق می‌شود عبارت از یک معنای کلی است که همان وجوب کلی باشد.

اشکال بیان مرحوم آخوند

در این بیان چند اشکال به ذهن می‌رسد. اولین اشکال این است که طبق بیان شما آن چه در قضیه مذکور است، سنخ الحكم است، در حالی که مسلم است مذکور در قضیه شخص الحكم می‌باشد و اساساً منشأ اشکال همین است که **المذکور فی القضية شخص الحكم**، در حالی که شما مدار مفهوم را سنخ الحكم قرار می‌دهید. این اولاً. ثانیاً، این مبناي شما مورد قبول نیست و در بحث معانی حرفیه عرض کردم این نظریه مرحوم آخوند را بعد از آخوند، کسی نپذیرفته است.

ثالثاً، اشکال سوّم، به نظر من اشکال مهمتری است، این است که اگر گفتیم موضوع له یک لفظ، کلی است، معنایش این نمی‌شود که عنوان سنخ و کلی پیدا کند. اگر جزا را به صورت جمله اخباریه بیاورند، مثلاً بگویند: «إن جاءک زید فیجب إکرامه یا فالإکرام واجب»، طبق فرمایش شما اینجا اصلاً نباید مسأله شخص الحكم توهم شود؛ چون اینجا هیئت و معنای حرفی نداریم تا مشهور بگویند معنای حرفی یک معنای جزئی است؛ در حالی که به نظر می‌رسد در همین جا هم معنا دارد؛ یعنی در جایی که می‌گوییم: «إن جاءک زید فالإکرام واجب»، آن چه متکلم گفته وجوب اکرام، در ضمن این شرط است؛ یعنی اگر بخواهیم مشخصات را در نظر بگیریم، می‌شود شخص الحكم. بنابراین، اگر در اینجا نیز شخص الحكم و نوع الحكم معنا دارد.

بیان مرحوم شیخ انصاری

مرحوم شیخ (قدّس سرّه) در کتاب «مطارح» فرموده است: این که می‌گوییم آیا ملاک شخص الحكم است یا نوع الحكم؟ و اساساً این اشکالی که ذکر کردیم که **المذکور فی القضية شخص الحكم والمدار للمفهوم سنخ الحكم**، مرحوم شیخ می‌فرماید: این اشکال فقط در جملات انشائیّه است؛ اما در جملات اخباریه این اشکال وجود ندارد؛ چون در جملات اخباریه یک معنای کلی است.

اشکال کلام مرحوم شیخ

با بیانی که عرض کردیم به این بیان شیخ هم اشکال وارد می‌شود؛ یعنی اخباری بودن سبب نمی‌شود که از دایره این نزاع خارج شود. ممکن است که شما یک وجوب اخباری ذکر کنید اما مع ذلك ما بگوییم شخص الحكم است. وقتی من می‌گویم: «الإکرام واجب» شما می‌گویید: این وجوب مصداقی است از وجوب کلی؛ زید هم که می‌گوید: «الإکرام واجب»، آن وجوب هم مصداقی است از وجوب کلی؛ عمرو هم که می‌گوید همین طور است.

بنابراین، به صرف این که معنای اسمیه یک معنای کلیه هستند، سبب نمی‌شود که جملات اخباریه از محل نزاع خارج شود و همین جا به این نکته باید دقت کنیم که اساساً اگر کسی بخواهد سنخ الحكم و شخص الحكم را این گونه معنا کند و بگوید شخص الحكم از باب این که مفاد یک مفاد جزئی است، کما این که در کلمات مرحوم آقای بروجردی همین است؛ و بگوید سنخ الحكم چون مفاد یک مفاد کلی است. این مطلب غیر صحیحی است.

شخص الحكم يعني آن حکم صادر از متکلم یا آن حکمی که در ضمن این شرط آمده؛ اینها عنوان تشخص به این حکم می دهد؛ یعنی وقتی این حکمی که متکلم می گوید، مشخصه اش این است که صدر از این متکلم، صدر در ضمن این شرط خاص، اصطلاحاً همه می شود شخص الحكم و باید این را عرض کرد که ظاهراً برای برخی از بزرگان، اینجا شخص الحكم را که همان معنای مفاد جزئی موضوع له هیئات گرفته اند، این اشتباه شده است. بنابراین، به نظر می رسد اینجا یک خلطی شده است. مرحوم آقای بروجردی نیز در «لمحات» پیداست به تبع مرحوم شیخ انصاری در کتاب «مطارح» فرموده اند: جملات اخباریه از محل نزاع خارج است. چرا جملات اخباریه خارج است؟ آنجا هم می توانیم شخص الحكم و سنخ الحكم را تصویر کنیم. پس این بیان مرحوم آخوند با این سه اشکال به نظر می رسد که مواجهه است...

جواب مرحوم شیخ انصاری

جواب دوم برای اشکال را مرحوم شیخ انصاری در کتاب «مطارح الانظار» بیان فرموده اند. مرحوم شیخ اول می فرمایند: جملات اخباریه از محل نزاع خارج است و وجهش این است که در جملات اخباریه ما یک مفهوم کلی داریم که این را جواب دادیم؛ اما بعد که می گویند جملات انشائیة داخل در محل نزاع است، می فرمایند که چون ارتفاع مطلق وجوب از فوائد شرطیت و علیت است - (برای ارتفاع شخص الوجوب همین که شخص منتفی شود، کافی است؛ انتفای شخص با انتفای این شرط محقق می شود) - یعنی شما وقتی می گوید شرط علت منحصره است، تناسب با این پیدا می کند که معلولش مطلق الوجوب باشد؛ و اگر این رفت، مطلق الوجوب از بین می رود.

در نتیجه، شیخ می خواهند بفرمایند درست است که مطلق الوجوب، کلی وجوب و سنخ الوجوب را در قضیه نداریم؛ اما این که آن را ملاک قرار می دهیم، برای این است که این از خصوصیات علیت منحصره است.

اشکال جواب شیخ

این فرمایش شیخ محل اشکال واقع می شود؛ بیان اشکال این است که وقتی چیزی در قضیه مذکور نیست، از کجا بگوییم که علت منحصره برای آن کلی است؟ الآن ما هستیم و این قضیه، در قضیه فقط شخص الحكم داریم؛ شخص الحكم هم با انتفای این شرط عقلاً منتفی می شود. پس، سنخ الحكم نداریم؛ حال شما از کجا می فرمایید که از فوائد علیت منحصره این است که مطلق الوجوب از بین می رود؟ این خودش اول الکلام است.

جواب مرحوم محقق نائینی

بیان سوم، بیانی است که مرحوم محقق نائینی دارد. در بحث واجب مشروط، بحث و نزاعی بین شیخ و مشهور وجود دارد و آن این که مشهور می گویند: آن چه معلق بر شرط است، هیئت جزاست؛ اما شیخ انصاری می فرماید: آنچه معلق بر شرط است، عبارت از ماده است؛ در «إن جاءک زید فأکرمه»، مشهور می گویند: وجوب معلق بر شرط است؛ شیخ می فرماید: ماده معلق بر شرط است. مرحوم نائینی حدّ وسط بین این دو قول را در نظر گرفته است؛ ایشان می گوید نمی توانیم بگوییم هیئت به تنهایی یا ماده به تنهایی؛ بلکه در اینجا ماده منتسبه به وجوب، یا هیئت منتسبه به ماده، معلق است؛ و از همین راه می خواهند اشکال را حل کنند که ماده منتسبه به وجوب یک معنای کلی دارد ولذا، مشکلی ندارد که از این راه، سنخ الحكم را استفاده کنیم.

اشکال بیان مرحوم نائینی

اشکال این بیان همان است که قبلاً در بحث واجب مشروط، مفصلّ حول نظریه مرحوم محقق نائینی بحث کردیم و آن را مورد مناقشه قرار دادیم.

جواب مرحوم آقای خوئی

راه حل چهارم، راه حلی است که در کلمات مرحوم آقای خوئی (قدّس سرّه) در «محاضرات» آمده است. در این که انشاء و حکم چیست، بین ایشان و مشهور اختلاف است؛ ایشان می فرماید: انشاء عبارت از ابراز اعتباری است که مولا در ذهن خودش بر ذمه مکلف کرده است؛ یعنی مولا اوّل می خواهد وجوبی را بر ذمه مکلف قرار دهد و می خواهد آن را اعتبار کند؛ این اعتبار وقتی به مرحله ابراز رسید، انشاء نام دارد. از همین جا می فرمایند: ما یک اعتبار داریم و یک معتبر؛ و آن چه در اینجا مقید و معلق است، معتبر می باشد؛ این قیدی که در کلام است به معتبر بر می گردد که یک امر کلی است و قابلیت تعلیق دارد.

ایشان برای رفع اشکال می گویند: اگر خود اعتبار که کاشف یا هیئت است یا یک معنای مستقل اسمی است، بخواهد مقید باشد، این اشکال بر قوّت خودش باقی است؛ اما اگر گفتیم معتبر معلق بر شرط است؛ که معتبر در قالب هیئت یا معنای اسمی به صورت لفظ در نمی آید، یعنی حقیقتی که این اعتبار کاشف از آن است، معلق می باشد و آن عبارت از کلی وجوب و سنخ الوجوب است و به انتفای قید آن کلی نیز منتفی می شود.

اشکال بیان آقای خویی

اینجا اشکالاتی وجود دارد که مهمترین اشکال این است که این بیان مبتنی بر مبنایی است که خود ایشان در باب انشاء دارند و مورد مناقشه است.

بیان مرحوم امام خمینی

آخرین بیان، بیانی است که امام (قدّس سرّه) در کتاب «مناهج الوصول» جلد دوم، صفحه 188 دارند. ایشان یک بیان خیلی عرفی و روشن در اینجا ذکر فرموده اند که به نظر می رسد می شود به آن اعتماد کرد؛ می فرمایند: ما قبول داریم در قضایای شرطیه، ظاهر قضیه شرطیه تعلیق هیئت بر شرط است؛ لکن از نظر عقل و عقلاً آن چه با این شرط مناسبت دارد، ماده است.

ایشان می فرمایند: از نظر عقلایی ارتباط و تناسب بین ماده و شرط است و بعد می فرمایند: این ارتباط سبب می شود که ما از این هیئت الغای خصوصیت کنیم و بگوییم به اعتبار این که بین این ماده و شرط تناسب وجود دارد، الغای خصوصیت کنیم و شرط را علّت منحصر برای کلی این وجوب قرار دهیم. ایشان قبول دارند که در قضیه سنخ الحکم نداریم؛ اما سنخ الحکم را از راه تناسب بین ماده و شرط بدست می آوریم؛ ماده خودش اکرام است که عنوان کلی را دارد؛ وقتی ماده کلی شد، تناسب سبب می شود که از جزئی بودن هیئت هم الغای خصوصیت کنیم.

به عبارت دیگر، ظاهر قضیه شرطیه تعلیق همین هیئت است که معنای جزئی دارد؛ اما عرف از این معنای جزئی القای

خصوصیت می کند و مطلب را روی کلی وجوب و طبیعی وجوب می برد؛ عرف شرط مذکور در قضیه را علت برای طبیعی وجوب قرار می دهد. به نظر می رسد که این بیان، بیان خیلی خوب و روشنی است؛ البته بعید هم نیست که این بیان با بیان مرحوم شیخ انصاری، قریب به یکدیگر باشد. شیخ فرمود: قاعده علیت منحصره انتفای سنخ الحکم و مطلق الوجوب است؛ ایشان می فرماید: عرف این را در اینجا از راه تناسب استفاده می کند. به نظر ما بیانی است که به آن اشکال وارد نیست و یا اگر هم اشکالی ذکر کنیم، محذورش از سایر طرق کمتر است.

پس، با این بیان مسأله سنخ الحکم را درست می کنیم؛ مثل نظریه متأخرین می گوییم در باب مفهوم، طبیعی، ملاک و مدار برای باب مفهوم است و درست است که در قضیه مذکور نیست، اما از همین راه این طبیعی را استفاده می کنیم. هذا تمام الکلام در تنبیه اول از تنبیهات ثلاثه ای که مرحوم آخوند دارد؛ دو تنبیه دیگر را ان شاء الله بعد از ماه مبارک رمضان عرض می کنیم.

بحث اخلاقی

این نکته را هم در ضمن یکی دو دقیقه عرض کنم؛ ماه رمضان واقعاً یک زمانی است که انسان خیلی می تواند از آن استفاده کند. نکته مهمی که وجود دارد، این است که قابلیت انسان برای انجام عبادت در ماه رمضان چند برابر و مضاعف می شود؛ و ما باید از این خیلی استفاده کنیم. خداوند این توفیق را به بنده اش داده که در این ماه به طرف عبادت شوق بیشتر داشته باشد، آمادگی بیشتر داشته باشد.

قبل از ماه رمضان انسان هر کاری کند تا اذان صبح بیدار باشد، نمی شود؛ امّا ماه رمضان که می آید، این اقتضا واقعاً وجود دارد، عنایتی است که خداوند به انسان می کند و ما باید از آن خیلی استفاده کنیم و در ماه رمضان واقعاً نوافل را جزء یکی از برنامه های خودمان قرار دهیم. اولین مرحله بعد از انجام واجبات، برای تقرب به خدا مسأله نوافل است. بزرگان ما گفته اند: آن چیزی که قرب خاص الخاص برای انسان ایجاد می کند، انجام نوافل است؛ حتماً مقید باشیم که این نوافل را انجام دهیم تا بلکه ان شاء الله به این مقام برسیم.

آن وقت در ماه رمضان که انجام شد، بعد از ماه رمضان هم ترکش نکنیم؛ بلکه این باید زمینه ای شود برای آمادگی بعد ما. باید نفس خودمان را واقعاً این قدر پاک کنیم و در ماه رمضان آماده کنیم که واقعاً نفس اگر امروز نتوانست نافله انجام دهد، واقعاً ناراحت باشد و انسان را افسرده کند. اگر این حالت برای انسان بوجود آمد، انسان می تواند این مسیری که باید طی کند و مسیر سعادت است را به خوبی طی کند؛ اما اگر بگوید خوب حالا به جای نافله شب، فرض کنید یک خدمتی به فقیری کردید؛ آنها جای خودش است و هر چیزی اثر مخصوص خودش را دارد.